

دولت مدرن در بند تله بنیان گذار؛ بررسی تجربه توسعه در دولت پهلوی اول

احمد نقیب زاده*

عاطفه داراب زاده**

چکیده

موضوع اصلی این پژوهش، مسئله توسعه در ایران است. در این راستا در پی بررسی این موضوع هستیم که نخستین دولت مدرن در ایران (پهلوی اول) در مرحله سوم از چرخه عمر خود، یعنی رشد سریع، متوقف شده و نتوانسته است به بلوغ برسد. گرفتاری در این مرحله از گذار را به پیروی از *ایزاک آدیزس* — «تله بنیان گذار» خوانده ایم. هدف این است که در چارچوب تحلیلی دوره عمر سازمان، ضمن توصیف چرخه عمر سازمانی پهلوی اول، به تبیین گرفتاری این رژیم در تله بنیان گذار پرداخته و عدم توفیق سیاست های توسعه ملی رضاشاه و

* استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
(anaghib@ut.ac.ir)

** دانشجوی دکترای جامعه شناسی سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
(Atefedarabzade@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۸، صص ۲۲۴-۱۹۹

در پی آن، عقب‌افتادگی نهادین توسعه در ایران را براین‌اساس تحلیل کنیم. نتیجه‌گیری مقاله این است که تله بنیان‌گذار، همچون میراثی نهادی، به دولت‌های بعدی در ایران سرایت کرده و موجب شده است که نظام سیاسی، وابسته به مسیر باقی بماند و هیچ‌گاه به بلوغ نرسد؛ بنابراین، با وجود فراهم بودن شرایط لازم در برخی مقاطع، تاکنون شرط کافی (عبور به سلامت از وضعیت تله بنیان‌گذار و رسیدن نظام سیاسی به تکامل) فراهم نشده است و به‌همین سبب به‌جای دولت توسعه‌گرا، دولت غارتگر در ایران نهادینه شده است. به‌عبارت روشن‌تر، این پژوهش، تبیین نوینی از ماهیت دولت در ایران و نسبت آن با توسعه است. گفتنی است، رویکرد تحلیلی کل‌گرایانه بر این مقاله حاکم بوده و برای تبیین علی‌رودادها نیز از فن تفسیر روایی-تاریخی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: توسعه در ایران، دولت در ایران، پهلوی اول، وابستگی به مسیر، تله بنیان‌گذار

مقدمه

ایران با وجود داشتن یکی از قدیمی‌ترین برنامه‌ریزی‌های توسعه (زاهدی، ۱۳۴۲: ۲۰)، دهه‌ها است که در رده کشورهای در حال توسعه باقی مانده است و در حالی که در قرن نوزدهم، فاصله چندانی با بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته آسیایی امروز نداشت، اکنون چه به لحاظ تحولات فیزیکی-صنعتی و چه به لحاظ تحولات فرهنگی-اجتماعی، در رده پایین‌تری از آن‌ها قرار گرفته است (داده‌های بانک جهانی، ۲۰۲۰)؛ در نتیجه، امروز، در دومین دهه قرن بیست و یکم، با وجود حدود یک قرن تلاش، ایران هنوز هم کشوری در حال توسعه بوده و با بحران‌های فراوان گزار، دست‌به‌گریبان است.

مقاله حاضر، در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «چرا با وجود اراده حکومت (پهلوی اول) بر توسعه کشور، و با وجود فراهم بودن نسبی شرایط عینی، رژیم نتوانست پایه‌های ماندگاری برای قرار دادن ایران در ریل کشورهای توسعه‌یافته فراهم کند؟». «چرا پس از رضاشاه، ایران باز هم به نقطه صفر توسعه بازگشت؟» و «تأثیر این بازگشت، بر آینده توسعه در ایران چه بود؟». فرضیه اصلی پژوهش این است که «پهلوی اول در طول عمر سازمانی خود، در مرحله رشد سریع به بلوغ، گرفتار بحرانی به نام «تله بنیان‌گذار» شد و در نتیجه نتوانست به نهادسازی سیاست‌های توسعه ملی بپردازد.

در تحلیل‌های تاریخی زمان‌مند که تفرید^(۱) تاریخی اهمیت بسزایی دارد، «آغازها» یا «عزیمت‌های آغازین» بسیار مهم هستند (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۰۸). دولت پهلوی اول، جدا از قضاوت‌های فراوانی که در مورد آن انجام شده است، از بسیاری جنبه‌ها، یک نقطه عطف و یک آغاز بود. نخستین دولتی که در شرایط خاص

بین‌المللی قرن بیستم در ایران شکل گرفت، دولت رضاشاه بود؛ نخستین دولتی که مشروعیت خود را (در هنگام تأسیس) براساس فلسفه‌ای مدرن، یعنی قراردادی اجتماعی، پایه نهاد، دولت پهلوی اول بود و چنین چیزی تا پیش از آن، در تاریخ ایران رخ نداده بود^(۲). افزون‌براین، نخستین دولتی که مشروعیتی کارکردی^۱ برای خود قائل می‌شد و احیای ایران را رسالت تاریخی خویش می‌دانست، دولت رضاشاه بود.

بنیان‌های نظری و عملی چنین تحولی، از گذشته به تدریج در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای، و داخلی فراهم شده بود. در سطح بین‌المللی، دهه‌های آغازین قرن بیستم، هم‌زمان با هژمون شدن ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و ناسیونالیستی بود. در سطح منطقه‌ای نیز خاورمیانه با ایجاد بنیان‌های دولت ملی، قرن نوزدهم در مصر و اوایل قرن بیستم در ترکیه، در پی تعریف هویت جدیدی از خود بود (اتابکی، ۱۳۹۳: ۹). در سطح داخلی ایران نیز، روشنفکران ملی‌گرایی همچون محمدعلی فروغی، کاظم‌زاده ایرانشهر، محمود افشار، سید حسن تقی‌زاده، و... که با سرخوردگی از تجربه مشروطه و الهام گرفتن از تجربه دولت مطلقه مدرن در اروپا، خواستار پیاده شدن ساختارهای دولت مدرن، همچون تمرکز اقتدار سیاسی، ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی، وحدت سرزمینی و ارتش دائمی در ایران بودند (بدیع و بیرن‌بوم، ۱۳۸۷: ۱۵۸)، کوشیدند وجود یک شخصیت نیرومند، در چارچوب دولتی مقتدر را، به‌منظور رفع ازهم‌گسیختگی و تنش‌های عارض‌شده بر کشور، توجیه کنند (ر.ک: افشار، ۱۳۰۴؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۴؛ کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۳).

بنابراین، پهلوی اول، نخستین دولت در ایران بود که امر ملت‌سازی و دولت‌سازی را در برنامه کار خود قرار داد و بر همین اساس، به‌گونه‌ای جدی در راستای هویت‌سازی ملی کوشید. شاید کوتاه‌ترین و گویاترین جمله این باشد که پهلوی اول، نخستین شکل از دولت‌ملت^۲ در ایران بود. ماندگاری تأثیرات مثبت و منفی عملکرد این نخستین دولت‌ملت، بر تعیین راه توسعه ایران، انکارنشده است.

امروزه نقش نهاد دولت در تعیین راه توسعه کشورها، بحث کمتر

1. Functional Legitimacy

2. Nation-State

مناقشه برانگیزی است. اهمیت یافتن دوباره نظریه‌های دولت‌سازی (اوانز^۱، ۱۹۸۵: ۷)، استقبال از نظریه دولت توسعه‌گرا (کومار باگچی^۲، ۲۰۰۰: ۵)، رشد نونهادگرایی در دهه ۱۹۸۰، و برجسته شدن نظریه حکمرانی خوب در دهه ۱۹۹۰، همگی شواهدی بر این ادعا هستند که امروزه دیگر اهمیت نقش دولت در توسعه‌یافتگی (و به همان میزان توسعه‌نیافتگی) کشورها، انکارناپذیر بوده و مناقشه، تنها بر سر چگونگی این ایفای نقش است (فريتز و روشا منوکال^۳، ۲۰۰۷: ۵۳۷).

در زمینه نظریه «دولت توسعه‌گرا» می‌توان به آثار کسانی مانند آدریان لفت‌ویچ، پیتر اوانز، و چالمرز جانسون اشاره کرد. در این نظریه، دولت، مأموریت اصلی خود را سکنداری کشتی توسعه کشور تعریف می‌کند. دولت توسعه‌گرا دارای چشم‌انداز، هدف، و ظرفیت لازم برای ایجاد بسترهای موردنیاز توسعه است و وظیفه خود می‌داند که در مدت کوتاهی کشور را به توسعه برساند (رک: لفت‌ویچ، ۱۳۸۵؛ اوانز، ۱۳۸۲؛ جانسون، ۱۹۸۲).

در مورد نظریه‌های «نهادی» می‌توان گفت، نهادگرایان برای «دولت» به‌عنوان یک نهاد مهم در تعیین توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی کشورها، جایگاه تحلیلی خاصی قائل هستند. در نگاه نونهادگرایان، توسعه به‌معنای تغییر (تغییر نهادها) است؛ بنابراین، می‌توان گفت، نظریه توسعه، همان نظریه تغییرات نهادی است. یعنی نظریه‌ای که نحوه تغییر و اصلاح نهادهای رسمی و غیررسمی جامعه را تبیین می‌کند؛ تغییر و اصلاح به‌سوی نهادهایی که بتوانند از ظرفیت نهادی دنیای مدرن در راستای بهبود موقعیت فعلی استفاده کنند (مارچ و اولسن، ۱۹۸۴: ۷۴۰). در سنت تحلیل نهادی توسعه، آثار ویلیامسون، دگلاس نورث، عجم اوغلو، و رایینسون بیش از همه مورد توجه بوده‌اند (رک: نورث، ۱۳۹۵؛ رایینسون و اوغلو، ۱۳۹۵).

در مورد نظریه «حکمرانی خوب»، برنامه عمران سازمان ملل، آن را مدیریت امور عمومی براساس حاکمیت قانون، دستگاه قضایی کارآمد، و مشارکت فراگیر

1. Evans

2. Kumar Bagchi

3. Fritz & Rocha Menocal

مردم در روند حکومت‌مداری تعریف کرده است (استیگلitz^۱، ۲۰۰۳: ۲۵۳). طبیعی است که بدون نقش فعال دولتی با چشم‌انداز توسعه‌خواهانه، پیگیری چنین اهدافی شدنی نیست. تاجایی که عده‌ای بر وجود پیوندهای ناگسستگی میان حکمرانی خوب و دولت توسعه‌گرا در عصر جهانی‌شدن تأکید می‌کنند (فریتز و روشامنوکال، ۲۰۰۷: ۵۳۸)؛ بنابراین، نظریه حکمرانی خوب نیز همچون نظریه‌های دیگر مطرح‌شده در دهه‌های اخیر—بی‌درنگ بر نقش دولت در فرایند توسعه، صحنه می‌گذارد.

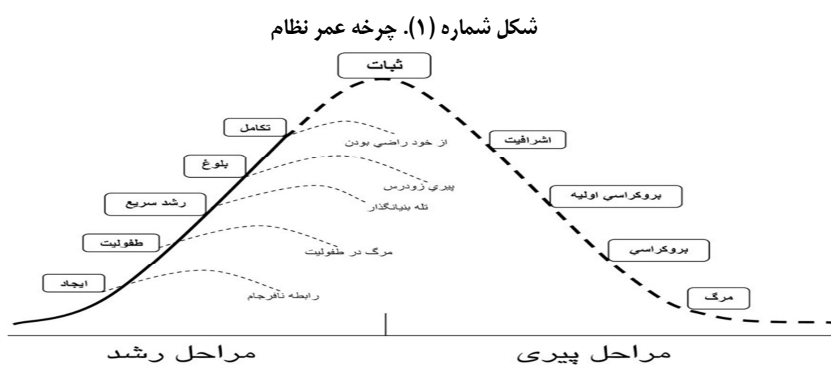
برهمن مینا، محور اصلی این مقاله نیز بررسی نقش تاریخی دولت در ماهیت توسعه در ایران است. هدف مقاله این است که با توجه به الگوی نظری دوره عمر سازمان، پیش از هرچیز، چرخه عمر سازمانی دولت پهلوی اول را توصیف کند و پس از آن، علت عقیم ماندن تلاش‌های رضاشاه در راستای توسعه یافتن ایران و ناگزیر، مرگ پیش از بلوغ این نظام سیاسی را با استفاده از مفهوم تله بنیان‌گذار توضیح دهد. استفاده از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی این امکان را فراهم می‌کند که با به‌کارگیری مقوله‌هایی مانند افق‌های زمانی بلندمدت، پیامدهای ناخواسته، تغییر تاریخی کند، و وابستگی به مسیر، تسری شرایط دولت رضاشاهی به دولت‌های بعدی در ایران قابل تبیین به‌نظر برسد (پیرسون، ۱۳۹۴: ۴۱) و درنهایت، منجر به تولید الگوی نظری جدیدی برای تحلیل ماهیت دولت در ایران و تأثیر آن بر مسیر توسعه کشور می‌شود.

۱. الگوی تحلیلی دوره عمر سازمان^(۳) و دولت پهلوی اول

سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی، همانند موجودات زنده و نظام‌های طبیعی و انسانی دیگر، دارای دوره حیات هستند و در طول زندگی خود، مراحل مختلفی را با ویژگی‌های متفاوت طی می‌کنند. هر سازمان یا نظامی (از جمله نظام سیاسی) دارای یک «دوره عمر سازمانی» از جوانی تا پیری است. این دوره عمر با تولد، آغاز شده و با مرگ به پایان می‌رسد. براساس نظریه ایزاک آدیزس، دوره عمر طبیعی یک نظام اجتماعی، دربردارنده مراحل زیر است:

۱. ایجاد (تأسیس)؛ ۲. کودکی؛ ۳. رشد سریع؛ ۴. بلوغ؛ ۵. تکامل؛ ۶. ثبات؛ ۷.

اشرافی‌گری؛ ۸. بوروکراسی اولیه؛ ۹. بوروکراسی سخت؛ ۱۰. مرگ. پنج دوره نخست، مرحله جوانی نظام و پنج مرحله دوم، دوره پیری آن را تشکیل می‌دهند.



منبع: آدیزس، ۱۳۸۵

در عین حال که هر یک از این دوره‌های حیات، ویژگی‌های خاص خود را دارند، مشکلات خاصی نیز در آن‌ها وجود دارد. این مشکلات به دو دسته مشکلات طبیعی و غیرطبیعی تقسیم می‌شوند (آدیزس، ۱۳۹۵: ۳۲). گاهی نیز ممکن است اگر مشکلات طبیعی به موقع حل و فصل نشوند، به مشکلات آسیب‌رسان و غیرطبیعی تبدیل شوند. به‌ویژه نظام در دوره‌های جوانی با گذارهای بحرانی سروکار خواهد داشت و ارتقا به مراحل بالاتر عمر سازمانی، مستلزم حل این بحران‌ها است. با وقوع بحران، تمام ظرفیت تکامل‌یافته سازمان در دوره پیشین، به چالش کشیده می‌شود.

در برخی از سازمان‌ها ممکن است دوره‌های گذار، آشکارا قابل تفکیک از مراحل عمر سازمان نباشد^(۴)، زیرا این دوره‌ها آنقدر سریع پیش می‌روند که تفکیکشان از یکدیگر غیرممکن است، یا اینکه عبور سازمان از مرحله‌ای به مرحله دیگر، آنقدر آرام است که مرزهای دوره‌ها درهم تنیده می‌شود، اما در برخی دیگر از نظام‌ها که حل مشکلات، فرسایشی و طولانی مدت می‌شود، با ابهام کمتری می‌توان این بحران‌ها و پیامدهایشان را مشاهده کرد؛ بنابراین، نکته مهم این است که مشکلات و بحران‌ها در همه نظام‌ها وجود دارند، لیکن اینکه چگونه حل شوند و نظام، چه مدت با آن‌ها درگیر باشد، باعث تمایز نظام‌ها از یکدیگر می‌شود. به‌طور کلی، نظام در دوره جوانی با سه گذار روبه‌رو می‌شود: ۱. گذار از مرحله

تأسیس به کودکی؛ ۲. گذار از مرحله کودکی به رشد سریع؛ و ۳. گذار از مرحله رشد سریع به بلوغ (رنانی، ۱۳۸۵: ۱۵۴). در این میان، گذار اول و سوم اهمیت بیشتری دارند. در این دو دوره است که معمولاً نظام‌های سیاسی با دشواری‌های خطیری روبه‌رو می‌شوند که در صورت غفلت، دچار مرگ زودرس خواهند شد. گذار نخست، به دلیل نوپا بودن نظام، خطرناک است، زیرا نظام برای انتقال از تأسیس به کودکی، باید آزمون‌هایی را از سر بگذراند که ساده نیستند و در صورت عدم موفقیت، با مرگ در ابتدای تأسیس روبه‌رو می‌شود. گذار دوم، یعنی انتقال از کودکی به رشد سریع، خیلی خطرناک نیست، زیرا معمولاً نظام‌ها در دوره کودکی انرژی زیادی را در خود ذخیره دارند و همین انرژی، به سرعت آن‌ها را به مرحله بعدی خود، یعنی رشد سریع، می‌رساند (آدیزس، ۱۳۹۵: ۱۸). انتقال از مرحله رشد سریع به مرحله بلوغ، دوره بسیار پرفرازونشیبی است که می‌تواند نظام را دچار بحران «تله بنیان‌گذار» کند. این، همان گذار سوم است که عبور از آن بسیار حیاتی بوده و اگر سیستم نتواند به موقع و به درستی با آن روبه‌رو شود، ممکن است دچار فروپاشی و مرگ زودرس شود (آدیزس، ۱۳۹۵: ۱۹). به بیان روشن‌تر، گذار از گذار سوم بسیار حیاتی است و اگر نظام‌های سیاسی بتوانند این مرحله را با موفقیت پشت سر بگذارند و وارد مرحله بلوغ شوند، امید به تداوم موفقیت‌آمیز حیاتشان منطقی خواهد بود. همچنین، امید به فراهم شدن شرایط زمینه‌ای برای آغاز فرایند توسعه نیز به وجود خواهد آمد (رنانی، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

با معرفی شمایی کلی از «الگوی نظری دوره عمر سازمان»، اینک محتوا و مراحل این نظریه را مطابق با دولت پهلوی اول از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، توضیح داده و به تحلیل و بررسی می‌گذاریم. از آنجاکه این پژوهش در صدد است تا از الگوی مراحل عمر سازمان، برای تبیین فرایندهای موجود در «دولت مدرن در ایران» بهره‌برد، نیازی به توضیح مراحل (بلوغ، تکامل، تعادل، ...) نیست، زیرا براساس فرضیه این مقاله، دولت در ایران هیچ‌گاه از مرحله رشد سریع (گذار سوم) عبور نکرده و از همین رو، به مراحل بالاتر رشد سازمانی خود نرسیده و دچار پیری و مرگ

زودرس شده است.

تأسیس: نخستین دوره زندگی یک سازمان، ایجاد^۱ یا تأسیس نامیده می‌شود. هر سازمانی برای آغاز، به یک پیشاهنگ بی‌قرار نیاز دارد. نخست باید پیشاهنگ بی‌قرار پیدا شود و سپس سازمان، تأسیس شود. تعهد بنیان‌گذاران به ایده‌های خود در دوره تأسیس، نیروی اصلی شکل‌گیری و حیات نظام است، البته اگر همین تعهد در دوره‌های بعد به همان شکل سنتی باقی بماند، مانع رشد نظام خواهد شد. سازمان یا نظام، بی‌درنگ پس از تأسیس، آزمون‌هایی را از سر خواهد گذراند و اگر بتواند به خوبی با این مخاطرات روبه‌رو شود، به مرحله کودکی می‌رسد، اما در صورتی که بنیان‌گذاران ریسک‌پذیر نباشند و تعهد ضعیفی به سازمان نشان دهند، سازمان با مرگ زود هنگام روبه‌رو خواهد شد (آدیزس، ۱۳۹۵: ۱۳).

اگرچه زمان تأسیس رسمی پهلوی اول، تاریخ بی‌منافسه ۲۲ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی است، اما مقدمات این تأسیس به سال ۱۲۹۹ و کودتای مشهور سوم اسفند که سبب قدرت‌یابی تدریجی رضاخان شد، مربوط می‌شود. رضاخان قزاق، از تمام ویژگی‌های یک پیشاهنگ بی‌قرار برخوردار بود. او با اتخاذ ترکیبی از سرکوب و مذاکره، وضعیت آشفته کشور را یک‌دست و آرام کرد. به نظر می‌رسید که رضاخان به دوران آشوب و نابسامانی، پایان داده و آرزوهای دیرین نجات و رستگاری ملی را احیا کرده است (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۴۸). کشته شدن *کنل پسیان*^(۵) و تصرف دوباره مشهد توسط قزاق‌ها، سرکوب جنبش جنگل، سرکوب موفقیت‌آمیز قبایل و طوایف شورشی در مرزهای غربی و جنوبی ایران، برقراری روابط دوستانه با شوروی، و فراهم کردن شرایط عقب‌نشینی ارتش سرخ از کشور و درعین حال، جلب حمایت انگلیسی‌ها، همگی مخاطراتی بودند که نظام برای تأسیس و انتقال به مرحله طفولیت با آن‌ها روبه‌رو بود و البته توانست آن‌ها را پشت سر بگذارد.

درعین حال، فعالیت‌های پارلمانی اشخاصی مانند *تدین*، *داور*، و *تیمورتاش* در کسب وجهه پارلمانی برای رضاشاه بسیار مؤثر بود. حمایت‌های این افراد باعث شد که مخالفان جدی و مؤثری همچون مدرس و مصدق نتوانند رشته امور را در دست

نگه دارند (مکی، ۱۳۶۴: ۱۵۰). همچنین، نباید نقش ارتش وابسته به سردار سپه را در به قدرت رساندن وی از یاد برد. اعمال نفوذ این ارتش بر روند انتخابات مجلس مؤسسان (اتابکی، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۲) و سرکوب فوری هرگونه حرکت اعتراضی در نطفه، مانع شکل‌گیری مخالفت‌های سازمان‌یافته مؤثر در برابر اراده تأسیس نظام شد. رضاخان در جریان جابه‌جایی کابینه‌ها در تهران هم فعالیت‌های مستمری داشت و این باعث شد که او در آبان ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری برسد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۴۹). در سال ۱۳۰۳ رضاخان آن‌قدر قدرتمند بود که حتی مدعی عنوان فرماندهی کل قوا شد. سرانجام، مجلس در آذر ۱۳۰۴ متقاعد شد که او باید شخص اول مملکت باشد (مکی، ۱۳۶۴: ۱۵۵). این‌گونه بود که پهلوی اول به‌عنوان نخستین دولت‌مملت ایران، گام آغازین را برداشت؛ توانست گذار پرمخاطره نخست را با موفقیت طی کند و وارد مرحله دوم عمر سازمانی خود، یعنی طفولیت شود.

کودکی: زمانی که سازمان، گذار نخست را با موفقیت پشت سر می‌گذارد، وارد مرحله کودکی می‌شود. دوره کودکی، زمان تجربه‌های پیاپی است. عمل بر اندیشه تقدم دارد. بنیان‌گذاران، بازیگران اصلی همه صحنه‌ها هستند و سازمان بدون پرسش، و تقریباً بدون هیچ‌گونه تأملی، تنها به جلو می‌رود. در این زمان، بقای نظام به مراقبت جدی بنیان‌گذار وابسته است. تفویض اختیار، بی‌معنی است و در واقع، تداوم حیات سازمان چنین اقتضا می‌کند. در فضایی که فرصتی برای فکر کردن نیست، بنیان‌گذاران تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.

در این دوره که می‌توان گفت از سال ۱۳۰۵ آغاز شده و تا پایان دهه ۱۳۰۰ ادامه دارد، پهلوی اول کاملاً بر محور بنیان‌گذار و نیروهای وابسته به آن عمل می‌کند. گفتنی است، در اینجا منظور از بنیان‌گذار صرفاً شخص رضاشاه نیست. بلکه نهادهایی مانند ارتش، دربار و بوروکراسی که از پایه‌های اصلی قدرت شاه بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۰) را نیز باید در رده بنیان‌گذاران به‌شمار آورد. از مجلس ششم به‌بعد، حتی نهاد مجلس شورای ملی را باید در ردیف نیروهای وابسته به بنیان‌گذار قرار داد. در سال ۱۳۰۶، حزب «ایران نو» تأسیس شد. حزبی وابسته به وزیر دربار نزدیک و هم‌فکر شاه؛ عبدالحسین تیمورتاش. این حزب، عمر بسیار کوتاهی داشت، اما شاخه پارلمانی آن، یعنی «ترقی»، به‌جد در راستای تصویب قوانین موردعلاقه شاه و تجددخواهان

تلاش‌های موفقیت‌آمیزی انجام داد (اتابکی، ۱۳۹۰: ۹۳). در این دوران، تلاش‌های دیگری برای یک‌دست شدن جامعه و تثبیت قدرت انجام شد. مطیع کردن عشایر، سرکوب جنبش چپ، دراختیار گرفتن درآمد حاصل از نفت، لغو کاپیتولاسیون در سال ۱۳۰۷، اجرای قوانین عرفی توسط علی‌اکبر داور، و... همگی باعث گذار برق‌آسا و نامحسوس رژیم به مرحله سوم یعنی رشد سریع شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۶-۱۷۳؛ فوران، ۱۳۹۷: ۳۶۶-۳۷۴؛ کرونین، ۱۳۹۷). به‌عبارت روشن‌تر، فاصله میان دوران کودکی و رشد سریع در نظام پهلوی دوم، چنان به‌سرعت طی شد که تمییز دقیق این دو مرحله از یکدیگر، بسیار مبهم است.

رشد سریع: گذار از دوره سخت طفولیت و ورود به دوره رشد سریع، حتی اگر همراه با موفقیت‌های ناچیزی باشد. می‌تواند باعث غرور شود (آدیزس، ۱۳۹۵: ۳۷). در دوره رشد، همه‌چیز با هم اولویت می‌یابند و همه خواسته‌ها با هم طلب می‌شوند. در این دوره، رهبران نظام را چنان عطش موفقیت می‌گیرد که به هر زمینه‌ای وارد می‌شوند. حالا سازمان، بزرگ شده و توانایی‌های بالقوه‌اش افزایش یافته است. نیروهای بسیاری، خود را از درون آن کشف کرده و با ارائه توانایی‌های خود ارتقا یافته‌اند. سازمان به تدریج در آستانه یافتن یک هویت جدید مستقل است. این هویت مستقل، ایده‌های تازه‌ای دارد که گاهی با ایده‌های بنیان‌گذاران در تضاد قرار می‌گیرد. در واقع، در بخش‌های مختلف سازمان، هویت‌های مستقلی در حال شکل‌گیری هستند که بنیان‌گذار همه آن‌ها را بر نمی‌تابد.

اینجاست که باید مدیریت از شکل متمرکز و وابسته به بنیان‌گذار (آن‌گونه که در دوران کودکی نیاز بود) به شکل نهادی و مبتنی بر سلسله‌مراتب سازمانی درآید (آن‌گونه که در دوره بلوغ نیاز است). اما معمولاً بنیان‌گذاران، حاضر نیستند از قدرت و انحصارات خود به‌سادگی دست بردارند (آدیزس، ۱۳۹۵: ۴۰). نیروهای جدید تحول‌خواه خلاق و معمولاً جوان که اتفاقاً نظام را از آن خود می‌دانند، به‌گونه‌ای آنتاگونیستی از دل نظام بیرون می‌آیند. آن‌ها خواهان تقسیم قدرت و اثرگذاری بر نظام هستند، اما با مانعی به‌نام تمامیت‌خواهی بنیان‌گذاران روبه‌رو می‌شوند. بنیان‌گذار، خود را مالک نظام می‌بیند، هویت خود را به هویت آن گره زده است، و برای دگراندیشان، اصالتی قائل نیست. به همین دلیل است که می‌توان

گفت، تله بنیان‌گذار، نظریه‌ای واقع‌گرا درباره ماهیت قدرت است. در نظام رضاشاهی، به‌دلیل دگرگونی اساسی ساختار اجتماعی و اجرای طرح‌هایی برای نوسازی سریع کشور، مرحله رشد سریع، بسیار برجسته است. اصلاحات مدنی گسترده‌ای، از جمله اصلاحات آموزشی-قضایی-عرفی، مانند تأسیس دانشگاه تهران، گسترش مدارس مدرن، ایجاد دادگستری، تأسیس رژیم حقوقی نوین، و به‌حاشیه راندن روحانیون از امور قضایی و آموزشی، انجام شد (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۹۵). در دهه ۱۳۱۰، دولت، پیشگام توسعه سرمایه‌داری در کشور شد. بخش عمده این فعالیت‌ها، صرف توسعه طرح‌های زیربنایی شد که بارزترین آن‌ها، راه‌آهن سراسری بود. بیست‌هزار کیلومتر راه، فرودگاه، و نیروگاه برق در همه شهرهای بزرگ، از جمله فعالیت‌های مهم زیربنایی بود (فوران، ۱۳۹۷: ۳۵۳). هیچ تردیدی نیست که دولت، قصد داشت ایران را صنعتی کند و تا سال ۱۳۲۰ طرح‌های صنعتی بزرگی انجام شد یا به بهره‌برداری رسید. تعداد کارخانه‌ها که در سال ۱۳۰۴ کمتر از بیست واحد بود، در سال ۱۳۱۹ به بیش از ۳۰۰ واحد رسید^(۶). راهبرد صنعتی شدن جایگزینی واردات، که البته به‌گونه‌ای ناآگاهانه دنبال می‌شد، بخش بزرگی از نیازمندی‌های داخلی کشور را تأمین می‌کرد (فوران، ۱۳۹۷: ۳۵۶).

همه این فعالیت‌ها باعث شد که فرماسیون اجتماعی ایران، دگرگون شود و نیروهای جدیدی از دل این تغییرات بنیادین ظهور کنند؛ نیروهایی همچون طبقه متوسط جدید، زنان، کارگران صنعتی، دانشجویان، سرمایه‌داران بخش خصوصی، و روشنفکران چپ. این گروه‌ها به‌دلیل غالب بودن فضای سرکوب و اختناق، اغلب منفعل بودند یا در صورت فعالیت حتی محدود، به‌شدت سرکوب می‌شدند. درست در همین لحظه تاریخی بود که نظام سیاسی برای رسیدن به دوره بلوغ، باید تصمیم سخت انتخاب تکثرگرایی سیاسی، تفویض قدرت، و گفت‌وگو با گروه‌های جدید را می‌پذیرفت؛ همان‌گونه که آتاتورک، هم‌قطار تجددخواه رضاشاه در ترکیه، راه را برای تنفس نیروهای جوان در کشورش باز گذاشت (اتابکی ۱۳۹۳: ۱۴۱؛ آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۸۵)، اما رضاخان که در گذشته با درهم‌آمیزی سمت‌های وزارت جنگ، فرماندهی کل قوا، و نخست‌وزیری در خودش، دو قدرت لشگری و کشوری را تا حد بی‌سابقه‌ای یکپارچه کرده بود (اتابکی، ۱۳۹۳: ۱۴۸)، پس از شاه شدن نیز برخلاف روح قانون اساسی

مشروطه، تفکیک قوا را نادیده گرفته و به عبارتی، وظایف سه قوه را در خود خلاصه کرد. انحصار قدرت در دست بنیان گذار و رشد غیرطبیعی دولت، روزبه‌روز بر شکاف میان جامعه و دولت افزود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۹۲-۱۹۵). سرنوشت دگراندیشان جز کشته شدن، مهاجرت، زندان، یا انزوای کامل اجتماعی چیز دیگری نبود.

بر اساس الگوی تحلیلی دوره عمر سازمان، در چنین وضعیتی به تدریج تقابل آشکاری بین دو گروه (بنیان‌گذاران و گروه‌های جدید) به وجود می‌آید و جامعه سیاسی، قطبی می‌شود؛ در یک سو بنیان‌گذاران و در سوی دیگر، تحول‌خواهان. این تحول‌خواهان، در صورت سرکوب شدید، ممکن است منفعل شوند و با وجود نارضایتی، خاموش باشند. چنین وضعیتی ممکن است طولانی‌مدت شود و نظام را از ایجاد بسترهای مناسب برای رسیدن به مرحله بلوغ و آغاز توسعه بازدارد. اینجاست که می‌گوییم، نظام، دچار «بحران تله بنیان‌گذار» شده است. در نظام رضاشاهی، به دلیل غلبه شدید فضای سرکوب و ارباب، بیشتر با گروه‌های مخالف منفعل روبه‌رو هستیم تا گروه‌های مخالف تحول‌خواه.

جدول شماره (۱). دسته‌بندی نیروهای بنیان‌گذار و تحول‌خواه در دوره پهلوی اول

نیروهای مربوط به بنیان‌گذار	نیروهای تحول‌گرا
شاه	مشروطه‌خواهان و شخصیت‌های برجسته قدیمی
انحصار مطلق تصمیم‌گیری در تمام امور (ر.ک: ابتهاج، ۱۳۷۱؛ سربل‌القلم، ۱۳۹۷؛ شریف‌امامی، ۱۳۸۰)	مخالفت‌های صریح مصدق و زندانی شدن وی، تبعید قوام‌السلطنه به اروپا، تبعید خودخواسته تقی‌زاده، و...
دربار	تحصیل‌کردگان و روشنفکران
رضاشاه با کسب ثروتی زیاد هزینه تأسیس هتل‌ها، شرکت‌ها، بنگاه‌های سلطنتی، و... را تأمین کرد و این به افزایش جیره‌خواران دربار و حامیان وضع موجود انجامید (ابراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۱).	در سال ۱۳۰۹ دانشجویان مخالف مقیم اروپا با تشکیل کنگره‌ای در آلمان، خواهان آزادی زندانیان سیاسی و تأسیس جمهوری بودند؛ انتشار نشریهٔ پیکار در مخالفت با سیاست‌های دولت (ر.ک: کرونین، ۱۳۹۷).
ارتش	طبقه متوسط سنتی
حدود ۳۴ درصد از بودجه، صرف ارتش و حمایت نظامی آن از وضع موجود می‌شد (فوران، ۱۳۹۷: ۳۳۳).	اعتراض‌های سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ واکنشی بود به اجرای قوانین غیردینی (ابراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۸۹). ناآرامی‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ به دلیل کشف حجاب زنان و ترویج کلاه بین‌المللی شروع شد.
بوروکراسی	جنبش چپ ایران
بازوی اجرایی شاه برای غلبه بر بحران نفوذ و احاطه بر کل کشور، بوروکراسی نوین بود.	تعطیل کردن اتحادیه‌های کارگری توسط دولت، دستگیر کردن فعالان کارگری، مواجهه شدید با گروه ۵۳ نفر (ر.ک: لاجوردی، ۱۳۶۹).
مجلس (دوره‌های ششم تا سیزدهم)	روحانیون
طرح و تصویب قوانین موردتأکید شاه، کنترل کامل انتخابات مجلس توسط شاه (فوران، ۱۳۹۷: ۳۳۶).	روحانیون به دلیل سیاست‌های عرفی کردن جامعه و حذفشان از سپهر عمومی سیاست، بسیار ناراضی بودند (ر.ک: لمبتون، ۱۳۶۹).
حامیان وفادار	اقلیت‌ها
به دلیل ساختار شخصی قدرت، نقش حامیان وفادار، پررنگ بود؛ کسانی چون علی‌اکبر داور، تیمورتاش، و...	اقلیت‌های قومی، زبانی، و دینی، به دلیل سیاست‌های یکسان‌سازی اجتماعی، به شدت مورد آزار قرار گرفتند و ناراضی شدند (ر.ک: کرونین، ۱۳۹۷).

تله بنیان‌گذار: بنیان‌گذار می‌تواند یک تفکر واپس‌گرا، یک گروه اجتماعی پاسدار ارزش‌های نخستین، یا هر قشری باشد که نیروهای تحول‌خواه، منافعش را تهدید می‌کنند. در طول عمر یک سازمان یا نظام، بسیاری از بنیان‌گذاران اولیه ممکن است به هر دلیلی از سازمان جدا شوند و حتی به سلک تحول‌خواهان درآیند یا کسان دیگری جای آن‌ها را بگیرند. به گونه‌ای عام‌تر می‌توان گفت، تله بنیان‌گذار زمانی رخ می‌دهد که افراد ذی‌نفعی با تخریب خلاق^۱ مخالفت کنند^(۷) و در اینجا بنیان‌گذار، معادل هر نیرو، گروه، یا فرد مخالف تخریب خلاق است. در متون کلاسیک چنین مطرح شده است که بحران تله بنیان‌گذار، غالباً پیامد برنامه‌ریزی‌های جاه‌طلبانه^۲ است (آدیزس، ۱۳۹۵: ۴۵). بنیان‌گذار گمان می‌کند که همیشه با تکیه بر همان بصیرتی که در روز نخست، سازمان را تأسیس کرد، می‌تواند آن را اداره کند؛ درحالی‌که باید این واقعیت تلخ را بپذیرد که او مالک سازمان نیست. درواقع، «تفکیک مالکیت از مدیریت حرفه‌ای»^(۸) درس تلخی است که بنیان‌گذار یا باید بیاموزد یا منتظر پیری و مرگ زودهنگام سازمان باشد. با پدیدار شدن این وضعیت، سازمان، وارد مرحله گذار جدیدی می‌شود.

این دوره گذار که مرحله رشد سریع را به مرحله بلوغ پیوند می‌زند، یکی از دشوارترین و احتمالاً طولانی‌ترین دوره‌های گذار نظام‌های سیاسی در طول عمرشان است. در این دوره، سازمان آزموده می‌شود که آیا می‌تواند بر پای ایستد و بندگان زندگی خود را از بنیان‌گذاران جدا کند یا نه. دوره تله بنیان‌گذار، دوره‌ای آکنده از ناپایداری سیاسی و اجتماعی است، زیرا سرشار از کشاکش میان بنیان‌گذاران و نیروهای تحول‌خواه برآمده از دوران رشد سریع است؛ بنابراین، می‌توان گفت که نظام در این زمان به دنبال یک تعادل پایدار می‌گردد و البته کمتر آن را می‌جوید (رنانی، ۱۳۸۵: ۱۴۷). یکی از پیامدهای طولانی شدن وضعیت تله بنیان‌گذار، افزایش فساد است؛ به‌ویژه در کشورهایی که اقتصاد تک‌محصولی و رانتیر دارند، این موضوع برجسته‌تر است. در چنین وضعیتی، به دلیل متکی بودن دولت به مواهب بادآورده رانت، نادیده گرفتن پیچیدگی‌های نوظهور جامعه آسان می‌شود. زیرا این ثروت طبیعی امکان فساد، خویشاوندپروری، رفیق‌بازی، افزایش خشونت، سرکوب جمعی و درعین حال، خرید

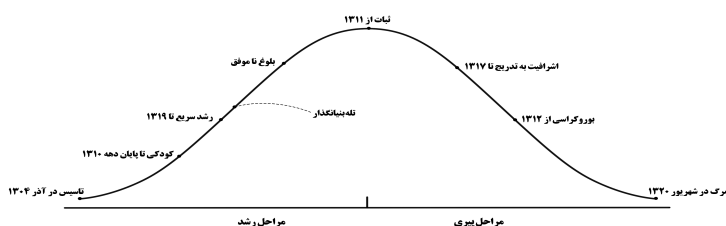
1. Creative Destruction

2. Wishful

هواداری و بسیج سیاسی را فراهم می‌کند (ر.ک: تری‌لین، ۱۳۹۶).

درنهایت، اگر بنیان‌گذاران نتوانند تحول را بپذیرند و برای هویت مستقل جدیدی که سازمان پیدا کرده است، رسمیتی قائل نباشند، تله بنیان‌گذار طولانی می‌شود و نظام را در خود گرفتار می‌کند. اگر نیروهای متعهد سازمان نتوانند با یک همکاری جدی، سازمان را از تله بنیان‌گذار عبور دهند، سازمان در کشاکش نیروهای خودمحور، از دو طرف زمین‌گیر خواهد شد. ابتدا همه‌چیز متوقف می‌شود و سپس نظام سیاسی در پی یک اقدام پیش‌بینی‌نشده همچون حمله خارجی، انقلاب، یا هر بحران ناگهانی دیگری با یک فشار منحل خواهد شد (رنانی، ۱۳۸۵؛ آدیزس، ۱۳۹۵).

شکل شماره (۲). محور عمر سازمانی پهلوی اول^(۹)



جدول شماره (۲). تبیین توقف نظام در بحران تله بنیان‌گذار؛ پهلوی اول

توضیحات	تاریخ	دوره عمر نظام سیاسی	
رأی مجلس مؤسسان به خلع قاجار و تأسیس پهلوی (ر.ک: مکی، ۱۳۶۴).	۱۳۰۴	تأسیس	۱
عمل‌زدگی، واقع‌بینی، عدم برنامه‌ریزی، روزمره بودن الگوی تصمیم‌گیری (ر.ک: سریع‌الظم، ۱۳۹۷).	تا پایان دهه ۱۳۰۰	کودکی	۲
سرکوب کامل مخالفان و یکپارچه شدن قدرت (ر.ک: فوران، ۱۳۹۷؛ آبراهامیان، ۱۳۹۴).	از ۱۳۱۱	ثبات	۳
اصلاحات مدنی و اقتصادی گسترده که سبب دگرگونی کیفی صورت‌بندی اجتماعی در ایران شد (ر.ک: لمبتون، ۱۳۷۹).	از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۹	رشد سریع	۴
حذف نصرت‌الدوله فیروز، نمادی برای حذف اطرافیان نزدیک بود. انحصار تصمیم‌گیری در یک نفر و احساس مالکیت او بر سازمان، از نمودهای این اختلال بود.	از ۱۳۰۸ تا پایان سلطنت	تله بنیان‌گذار	اختلال
رضاشاه تا پایان سلطنت، عصبیت و تعهد دوران کودکی را به رژیم حفظ کرد. درحالی‌که نظام بسیار رشد کرده بود و برای رسیدن به بلوغ و حفظ تعادل، باید «تفویض اختیار» صورت می‌گرفت (ر.ک: آدیزس، ۱۳۹۵).	ناموفق	بلوغ	۵
تله بنیان‌گذار موجب شد که رژیم پهلوی اول، همچنان که از رسیدن به بلوغ بازماند، تکامل را هم هرگز تجربه نکند.	ناموفق	تکامل ^(۱۰)	۶

۷	اشرافیت	از ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۷ به مرور	وصلت با خانواده‌های اشرافی قاجار و قوام شیرازی؛ وصلت با خانواده سلطنتی مصر ^(۱۱)
۸	بوروکراسی	از ۱۳۱۲	۹۰ هزار کارمند تمام‌وقت مستقر در ده وزارتخانه، جای تجمع گاه‌به‌گاه مستوفیان سستی و وزرای بدون ادارات را گرفت (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۰).
۹	آغاز فرایند پیری نظام	از ۱۳۱۶	مرگ علی‌اکبر داور، نشان‌دهندهٔ تصلب شدید نظام، انعطاف‌ناپذیری، و درعین‌حال، عدم کنترل‌پذیری آن بود ^(۱۲) .
۱۰	مرگ	شهریور ۱۳۲۰	حملهٔ متفقین به ایران و پایان سلطنت رضاشاه

در دوره پهلوی اول، نخستین‌بار در سال ۱۳۰۸ بود که نظام سیاسی نشانه‌های تلهٔ بنیان‌گذار را از خود بروز داد؛ هنگامی که نصرت‌الدوله فیروز، در حاشیهٔ یک همایش، بی‌دلیل بازداشت شد. او که در آن هنگام، وزیر مالیه بود، در حالی که در کنار خود شاه داشت یک گردهمایی عمومی را ترک می‌کرد، ناگهان و بدون توضیح، بازداشت شد^(۱۳) (اتابکی، ۱۳۹۳: ۴۷ و ۴۸). بازداشت وی، نخستین نشانهٔ این بود که از آن‌پس هیچ‌کس از جلب خودسرانه در امان نیست، اما قتل عبدالحسین تیمورتاش در زندان شهربانی، تکان‌دهنده‌تر بود. او که خود از سلک بنیان‌گذاران اولیه و طرفداران وفادار نظام سیاسی جدید به‌شمار می‌رفت، هنگامی که دامنهٔ نفوذ و توانمندی‌اش برجسته شد، مورد بدگمانی شدید رضاشاه قرار گرفت^(۱۴). وجود منطقی دیالکتیکی قوی در نظریهٔ تله بنیان‌گذار، از همین جا آشکار می‌شود. نیروهایی که خود در استقرار و تثبیت نظام، نقش اساسی داشته‌اند، پس از گذشت مدتی ممکن است به‌عنوان افرادی تجدیدنظرطلب، در سلک تحول‌خواهان درآیند. همان‌گونه که در نظریه‌های انقلاب مشهور است که انقلاب، فرزندان خود را می‌خورد، طعمهٔ تله بنیان‌گذار نیز پس از مدتی به بانیان اولیهٔ خود سازمان می‌رسد. شیوهٔ مرگ تیمورتاش و خودکشی علی‌اکبر داور، به‌عنوان دو تن از حامیان وفادار نظام رضاشاهی، به‌گونه‌ای نمادین، تأییدی بر این موضوع است.

پس از تیمورتاش، به‌سرعت زمان زندانی شدن و مرگ سردار/سعد فرارسید. دیگر حتی ضرورت محاکمهٔ ساختگی نیز احساس نمی‌شد. در اوایل سال ۱۳۱۶ که داور از ترس سرنوشتی مشابه، خودکشی کرد، دیگر کسی که در گذشته صاحب شهرت، اعتبار، و استقلال بوده باشد، در صحنه باقی نماند. بسیاری دیگر از مدافعان باوفا و ستون‌های اصلی رژیم، کشته، بدنام، زندانی، یا تبعید شدند. همچنین، سیاست‌مداران مشروطه‌خواهی همچون محمدولی‌خان تنکابنی، احمد قوام، و مصدق‌السلطنه، هریک به‌نوعی از صحنهٔ سیاسی حذف شدند. واگذاری جایگاه‌های

عالی دولتی، به‌ویژه نخست‌وزیری، به آدم‌های کم‌مایه و فادار، نشانه شاخص حذف ستون‌های اصلی جامعه سیاسی و یک‌سالاری در عرصه حکومت (اتابکی، ۱۳۹۳: ۹۵ و ۹۶) و همچنین، نشانه بی‌اعتنایی به روح قانون اساسی مشروطه و به‌سخره گرفتن آرمان‌های آزادی‌خواهانه دو دهه پیش بود. رضاشاه در این دوره، نهادهای حکومت نمایندگی را نگه داشت، اما آن‌ها را از روح آزادی‌خواهانه‌شان تهی کرد. رویگردانی سیاست‌مداران وفادار و نخبگان اجرایی، بازتابی از رویگردانی طبقات اجتماعی بود. طبقه متوسط سنتی که احساسات مذهبی خود را در نتیجه کشف حجاب اجباری جریحه‌دار می‌دید، پس از اعتراضات سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ تقریباً منزوی شد (فوران، ۱۳۹۷: ۳۷۶). طبقه متوسط جدید نیز - که می‌توان گفت شامل روشنفکران، زنان، بوروکرات‌ها، و دانشجویان بود - به شکل دیگری خاموشی گزید. نسل جوان طبقه روشنفکر و نسل قدیمی‌تر آن که در گذشته متحد فکری رضاشاه بودند، اکنون به مخالفان منفعل رژیم تبدیل شدند. اعتراضات دانشجویی در اروپا دنبال شد. انجمن‌ها و نشریات فعالان حقوق زنان - همچون انجمن زنان وطن‌پرست و نشریه پرنفوذ عالم نسوان - هم مورد تعدی دولت قرار گرفتند و تعطیل شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۳؛ کرونین، ۱۳۹۷: ۲۴۴).

سیاست حکومت در قبال اقلیت‌های زبانی و دینی شدیدتر بود. در سال ۱۳۱۰ نماینده یهودیان و زرتشتیان در مجلس، هر دو به دلایل واهی، کشته شدند. اقدامات تندروانه رضاشاه برای ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی، شکاف میان حکومت و اقلیت‌ها را افزایش داد. سیاست بستن مدارس و انتشاراتی‌ها برای اقلیت‌ها باعث شد که نارضایتی فرهنگی در بین گروه‌هایی همچون بهاییان، آرامنه، و به‌ویژه آذری‌زبان‌ها افزایش یابد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۰۱). در همین راستا، تمام مطبوعات مستقل نیز تعطیل شدند.

در ادامه جدال با نیروهای تحول‌خواه، حذف روحانیون از سپهر عمومی جامعه و سیاست، برای رضاشاه اهمیت بسزایی داشت. افزون‌بر عرفی کردن ساحت آموزش و قضا، مبارزه با مذهب در سال ۱۳۱۸ تکمیل شد؛ زمانی که رضاشاه دستور داد که دولت، همه املاک و زمین‌های وقفی را تصرف کند^(۱۵)؛ در نتیجه، روحانیون نه تنها در حوزه سیاست، بلکه در امور اجتماعی و اقتصادی نیز نفوذ خود را از

دست دادند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۹۵).

حضور گسترده دولت در همه‌جا، گریبان ادیبان و شاعران را نیز گرفت. تقریباً تمام امور، در هر زمینه‌ای، باید از نظر مستقیم شاه می‌گذشت. واژه‌های ابداعی فرهنگستان ادب، پیش از آنکه کاربردشان اجباری شود، برای تصویب شاه به کاخ سلطنتی فرستاده می‌شدند^(۱۶). این کار، احساسات نه‌تنها منتقدان جوانی چون صادق هدایت، بلکه ادیبی جافتاده و وفاداری چون تقی‌زاده و علی‌اصغر حکمت را نیز جریحه‌دار کرد (اتابکی، ۱۳۹۳: ۵۴)؛ به‌ویژه اینکه بسیاری از ادیبان آن زمان، رضاشاه را یک قزاق چکمه‌پوش بی‌سواد می‌دانستند که به‌هیچ‌روی صلاحیت زبانی و ادبی ندارد.

در این دوره به‌دلیل غلبه سیاست فردی، اندیشه برنامه‌ریزی برای توسعه نیز نتوانست شکل بگیرد. نخستین مرتبه‌ای که رسماً سخن از لزوم برنامه‌ریزی برای توسعه ایران به‌میان آمد، به سال ۱۳۱۰ برمی‌گردد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۱۵۷). در این سال، کتابی با عنوان «لزوم پروگرام صنعتی» نوشته علی‌زاهدی^(۱۷) منتشر شد که در آن از نیاز فوری کشور برای نهاده‌سازی تصمیم‌گیری راهبردی سخن به‌میان آمده بود (زاهدی، ۱۳۴۲: ۱۵)، اما این سخنان در فضای بسته و پراشتهاب آن دوران، اساساً نمی‌توانست جدی گرفته شود. بار دیگر در سال ۱۳۱۶ بود که ابوالحسن ابتهاج^(۱۸) از لزوم داشتن نقشه برای انجام امور توسعه‌ای در مملکت صحبت کرد. این‌بار، کار تا تشکیل نهادی به‌نام «شورای اقتصاد» نیز پیش رفت. شورای اقتصاد، موظف شد که یک برنامه اقتصادی را برای کشور تهیه و اجرا کند، اما در عمل با کارشکنی‌های مختلفی روبه‌رو شد و متوقف ماند. ابتهاج در این باره می‌نویسد:

... علت اصلی شکست فکر برنامه‌ریزی در این مرحله این بود که، رضاشاه اصولاً به تمرکز کارهای عمرانی اعتقاد نداشت. به عقیده او، کلیه کارهایی که در راه اصلاحات صنعتی و اقتصادی ایران لازم بود به‌عمل آید، می‌بایستی به دستور و ابتکار او باشد. به‌طور کلی، رضاشاه به استخدام متخصص اعتقاد نداشت؛ لذا اغلب کارهای بزرگی که در زمان او انجام شد، معایب بزرگی هم داشت که در برخی موارد، طرح را غیرقابل استفاده کرده بود؛ همچون پروژه ذوب آهن در کرج که هزینه زیادی برد، اما نتوانست به بهره‌برداری برسد (ابتهاج، ۱۳۷۷: ۳۰۴).

در یک جمله باید گفت، اگرچه دولت رضاشاه، به عنوان نخستین دولت مملت، صادقانه به توسعه ایران بها می داد و به ایجاد زیربناهای توسعه صنعتی توجه فراوانی داشت، اما بسیاری از زمینه های «تحول معطوف به توسعه» را در کشور عقیم کرد. برجسته کردن معطل امنیت و نقض شدید مالکیت خصوصی توسط دولت باعث شد که مانند دوره های پیشین تاریخ ایران، در فاصله بین ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ نیز امکان انباشت سرمایه^(۱۹) فراهم نشود، زیرا هر شکلی از انباشت سرمایه، از تصرف دولتی و مصادره های غارت گرانه در امان نبود و اساساً درکی از نهاد مالکیت خصوصی وجود نداشت^(۲۰). همه این موارد، ویژگی هایی بودند که در تاروپود پراتیک سیاسی ایران مدرن، جا خوش کردند و تله بنیان گذار، به ویژگی اصلی ماهیت دولت در ایران تبدیل شد. دولت رضاشاه به جای اینکه سکانه دار توسعه کشور شود، به دولتی خودکامه تبدیل شد که هنگام فرارسیدن زمان سقوطش، هیچ یک از طبقات اجتماعی به حمایت برخاست و بحران ناگهانی ای به نام حمله خارجی، به راحتی سبب ساز مرگ پیش از بلوغ آن شد.

۲. وابستگی به مسیر و ماهیت دولت در ایران

پهلوی اول به عنوان نخستین دولت مملت در ایران، دست به نهادسازی گسترده ای زد. معمولاً نهادها پس از شکل گیری، به ثبات و استقرار گرایش دارند و دیگر به سختی قابل بازگشت هستند: (کاتلین^۱، ۱۹۹۹: ۳۷۰). اینکه به کجا خواهیم رسید، به این نکته بستگی دارد که از کجا و چگونه آغاز کرده ایم. مارگارت لیوای می گوید: «... به محض اینکه کشور یا منطقه ای پا در مسیری بگذارد، هزینه های بازگشت از آن مسیر برایش زیاد خواهد بود» (پیرسون، ۱۳۹۲: ۴۸)، زیرا منفعت نسبی فعالیت جاری، در مقایسه با بقیه انتخاب های ممکن، در طول زمان، افزایش می یابد و هزینه انتخاب های جدید برای بازیگران بعدی بسیار زیاد می شود. به عبارت روشن تر، هزینه های بازگشت بر اثر گذشت زمان، همواره روبه افزایش است (پیرسون، ۱۳۹۲: ۴۹).

انسداد بلوغ پس از دوره رشد سریع، در غلطیدن در بحران تله بنیان گذار، طرح های توسعه کشور را در ذهن یک نفر خلاصه کردن، پرهیز بازیگران سیاسی و

در رأس آنها، شاه، از مفاهمه و گفت‌وگو، محترم نشمردن مالکیت خصوصی، و... همگی عادت‌های ضدتوسعه‌ای بودند که در نخستین دولت‌ملت ایران نهادینه شدند و میراث این عادت‌های نهادین، به دولت‌های بعد از آن تسری پیدا کرد. در مفهوم‌پردازی وابستگی به مسیر، مقوله‌های اختیار و اجبار نیز قابل‌تأمل هستند. آری، کنشگران در بزنگاه‌های تاریخی^۱ می‌توانند مبتکرانه قواعد بازی را تغییر دهند، لیکن همان‌گونه که گفته شد، معمولاً هزینه تغییر قواعد بازی زیاد است. همچنین، بازانديشي در قواعد بازی، موضوع بسیار پیچیده‌ای است که در زمینه اجتماعی منحصربه‌فردی اتفاق می‌افتد و چندان ساده نیست. یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخی^(۲۱) ایران که امکان بازانديشي در نحوه کنشگری سیاسی فراهم شد، دولت پهلوی اول بود، اما در این دوران، نه تنها بازانديشي در راستای تکثرگرایی سیاسی انجام نشد، بلکه دولت قدرقدرت مستقل از جامعه‌ای نهادینه شد، که با در اختیار داشتن امکانات حمل‌ونقل و ارتباطی جدید توانست تا حد زیادی بحران نفوذ را حل کند و همه کشور را یکپارچه زیر کنترل بگیرد^(۲۲). به این ترتیب، دولت، توانست از خودکامگی سنتی پادشاهی در ایران فراتر رود و با کاربست روش‌های سرکوب مدرن، عرصه عمومی و خصوصی را یکجا مصادره کند.

بازیگران سیاسی، تنها در بزنگاه‌های تاریخی است که فرصت تغییر نهادی دارند و پس از عبور از این بزنگاه یا لحظه تاریخی خطر، ممکن است جامعه تا مدت نامعلومی اسیر انتخاب‌ها و مسیرهای پیشین باقی بماند (ماهونی^۲، ۲۰۰۰: ۵۴۰)؛ همان‌گونه که ماهیت دولت در ایران تاکنون تحت تأثیر انتخاب‌های نهادی دولت پهلوی اول و بحران تله بنیان‌گذار باقی مانده است.

نتیجه‌گیری

براساس منحنی عمر، همه سازمان‌ها و نظام‌های سیاسی، زمانی متولد شده و زمانی دچار مرگ می‌شوند. فاصله این تولد تا مرگ، گاه چند روز و گاه چندین قرن است.

1. Conjunctions
2. Mahoney

نظام‌های سیاسی در حد فاصل این تولد و مرگ، دوره‌ها و مراحل مختلفی را طی می‌کنند. گاهی یک سازمان در طول عمر خود بارها و بارها به مراحل پیشین بازمی‌گردد، اما هیچ سازمانی نمی‌تواند برای همیشه خود را از مرگ مصون بداند، مگر اینکه همواره «امکان تحول‌پذیری» و توافق مداوم با نیروهای نوظهور را برای خود در نظر بگیرد.

اگر تله بنیان‌گذار طولانی شود، نشانه‌های پیری و زوال نظام، همچون اشرافی‌گری، بوروکراسی غیرمنعطف، و مرگ پیش از بلوغ ثبات و تکامل، ظاهر می‌شوند. در این وضعیت، دستورالعمل‌ها و کاغذبازی‌ها به‌حدی افزایش می‌یابند که امکان هرگونه بازاندیشی و تحرک در نظام منتفی می‌شود (آدیزس، ۱۳۹۵: ۳۰). رویه‌ها و شکل‌ها بیش از محتوا اهمیت پیدا کرده و پیروی کورکورانه، پسندیده‌تر از خلاقیت می‌شود. زمانی که یک نظام، چنین نشانه‌هایی را از خود بروز دهد، بی‌گمان مرگ او نزدیک است، حتی اگر زمان زیادی از تأسیس آن نگذشته باشد. اگر نیروهای بنیان‌گذار و نیروهای تحول‌خواه، هردو، خودمحمور باشند و مفهومی به‌نام خیر جمعی برایشان اصالت کافی نداشته باشد، بی‌درنگ با فروپاشی کل نظام روبه‌رو خواهیم بود، اما اگر این دو نیرو، واقع‌گرا و متعهد به خیر جمعی باشند، می‌توانند با توافق‌های جمعی مداوم، تغییرات تاکتیکی، و بازاندیشی در برخی دیدگاه‌های خود، از پیری و فروپاشی نظام جلوگیری کنند (رنانی، ۱۳۸۵: ۱۸۵).

دولت رضاشاه به‌عنوان نخستین دولت‌ملت ایران، دست به نهادسازی گسترده‌ای زد. معمولاً نهادها پس از شکل‌گیری، گرایش به ثبات نیرومندی دارند و دیگر به‌سختی قابل‌بازگشت هستند (کاتلین، ۱۹۹۹: ۳۷۰). پهلوی اول با به‌رسمیت نشناختن نیروهای تحول‌خواه درون نظام و انتخاب سیاست حذف و سرکوب در قبال جامعه، سبب‌ساز مرگ پیش از بلوغ خود و به محاق رفتن سرنوشت توسعه ایران تا بزنگاه تاریخی بعدی^(۲۳) شد.

بنابراین، استدلال اصلی مقاله این است که برای رسیدن به توسعه در ایران — که از دوره مشروطه تاکنون آرزوی همه آزادی‌خواهان و مبارزان بوده و حتی عقبه دورتر آن به عباس میرزای ولیعهد و میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌رسد — نخستین گام، رهایی از تله بنیان‌گذار و گام نهادن نظام سیاسی به مرحله بلوغ است. می‌توان

گفت، نقطهٔ صفر توسعه این‌گونه آغاز می‌شود. حال اینکه چگونه یک نظام سیاسی می‌تواند به مرحلهٔ بلوغ برسد، مسئله‌ای است که می‌تواند موضوع مهمی برای پژوهش‌های آتی باشد.*

یادداشت‌ها

۱. در مقابل تعمیم، به معنای منحصر به فرد بودن رخداد‌های تاریخی.
۲. اینکه رضاشاه بعدها کاملاً برخلاف روح قانون اساسی مشروطه سیاست‌ورزی کرد، امر دیگری است. منظور در اینجا نهاد «رسمی» سیاسی‌ای با عنوان «قانون اساسی» است که در زمان تأسیس رژیم پهلوی در سال ۱۳۰۴ محترم شمرده می‌شد و قرار نبود که نقض شود. براساس این قانون اساسی، شاه نماینده ملت بود، نه اینکه همچون گذشته، سایه خدا بر روی زمین باشد.
۳. یک نظام یا حاکمیت سیاسی، به لحاظ داشتن فرایندها، سازوکارها، و روش‌ها، به معنای عمومی یک «سیستم» به‌شمار می‌آید. همچنین، به لحاظ داشتن نهادها و نحوه سازماندهی، یک «سازمان اجتماعی» است. برای پرهیز از تکرار و با توجه به اینکه در اینجا تفاوت مفهومی ظریف این واژگان مدنظر نیست، هنگام بحث، واژگان نظام، سازمان، و سیستم مترادف یکدیگر به کار می‌روند.
۴. باید توجه داشت که هر نظریه‌ای، نوعی آرمانی و خالص را به تصویر می‌کشد که درکل، مجموعه نظری منسجمی را ارائه دهد، اما در ساحت واقعیت، تنها میزان نزدیکی هرچه بیشتر تحلیل دنیای واقعی به منطق نظری است که توان نظریه را نشان می‌دهد.
۵. فرمانده ژاندارمری خراسان و جدی‌ترین رقیب رضاشاه. ر.ک: اتابکی، ۱۳۹۳: ۱۴۰.
۶. در این توسعه صنعتی، دولت تنها نبود و بخش خصوصی نیز فعالیت قابل‌توجهی داشت.
۷. منظور از تخریب خلاق این است که زمانی که افراد، خلاقیت‌ها را به نوآوری و نواندیشی تبدیل می‌کنند، باعث ترس خودکامگان و دارندگان انحصارها می‌شوند. کار نوآوران، بر هم زدن بنیان پیشین و پیش بردن جریان دانش و فناوری است که جامعه از آن سود می‌برد، اما خودکامگان از بیم جاماندن از رقابت و از دست دادن منابع انحصاری خود با تخریب خلاق مخالفت می‌کنند (راینسون و اوغلو، ۱۳۹۵: ۱۷).
۸. ر.ک: بحث‌های ماکس وبر درباره بوروکراسی.
۹. براساس فرضیه این مقاله، دولت در ایران (و در دوره پهلوی اول)، در طول عمر سازمانی طبیعی خود، دچار عدم تعادل و مرگ زودرس شده است؛ بنابراین، مختصات عمر سازمانی چنین دولتی، پیچیدگی خاصی دارد و به ترتیب و مبتنی بر اندراج زمان نیست. تبیین این پیچیدگی و تحلیل چرایی آن، در جدول شماره (۲) آمده است.
۱۰. تکامل، نقطه‌ای بهینه از منحنی حیات سازمان در وضعیتی بین کنترل‌پذیری و قابلیت

- انعطاف است که تعادل کامل در سازمان وجود دارد (آدیزس، ۱۳۹۵: ۵۸).
۱۱. رضاشاه خود، با عصمت‌الملوک دولتشاهی که تباری قاجاری داشت، ازدواج کرد. همچنین، شرایط ازدواج دخترش اشرف، با علی قوام (از خانواده سرشناس و مهم قوام شیرازی) را فراهم کرد. در سال ۱۳۱۷ ازدواج ولیعهد با فوزیه دختر ملک فؤاد، اوج این تلاش برای جای دادن عنصر اشرافیت در سیستم سیاسی بود.
 ۱۲. سیستم، زمانی که در ابتدای تولد است، انعطاف زیادی دارد، اما به‌سختی قابل‌کنترل است. در دوران بلوغ، انعطاف و کنترل‌پذیری را هم‌زمان دارد، اما در دوران پیری، هم انعطاف و هم توانایی کنترل بر خود را از دست می‌دهد.
 ۱۳. او چند سال بعد در زندان کشته شد.
 ۱۴. عوامل متعددی در این بدگمانی دخیل بودند؛ یکی از مهم‌ترین آن‌ها، فراهم کردن بستر امن قدرت برای ولیعهد بود، لیکن حتی این‌هم به انحصارطلبی و احساس مالکیت رضاشاه (به‌عنوان بنیان‌گذار) بر سازمان مربوط می‌شود.
 ۱۵. املاک موقوفه در آن زمان حدود ۲۵ درصد از کل زمین‌ها را دربر می‌گرفت. ر.ک: فوران، ۱۳۹۷: ۳۴۴-۳۴۳.
 ۱۶. اینجاست که می‌توان گفت، در وضعیت تله بنیان‌گذار، تخصص‌گرایی بی‌معنا می‌شود، زیرا بنیان‌گذار و نیروهای وابسته به آن، خود را در همه‌امور، صاحب‌نظر می‌پندارند و وفاداری، مهم‌تر از تخصص می‌شود.
 ۱۷. مهندس علی زاهدی، از پیشگامان صنعت معدن در ایران بود که نخستین‌بار در سال ۱۳۱۰ در کتاب «لزوم پروگرام صنعتی»، از اهمیت داشتن برنامه برای توسعه در ایران سخن گفت.
 ۱۸. ابوالحسن ابتهاج، از نخستین مدیران بانک ملی که در دهه ۱۳۳۰ ریاست سازمان برنامه وقت را به‌عهده گرفت و به‌دلیل اختلاف‌نظر با محمدرضاشاه، در ابتدای دهه ۱۳۴۰ از صحنه سیاسی کشور حذف شد.
 ۱۹. برای مطالعه درباره اهمیت انباشت سرمایه به‌عنوان نقطه عزیمت توسعه، ر.ک: برینگتون مور، ۱۳۸۲.
 ۲۰. درباره اهمیت حقوق مالکیت در راه توسعه ر.ک: چانگ، ۱۳۸۵: ۵۲.
 ۲۱. بزنگاه تاریخی در وصف دوره‌هایی از تاریخ به‌کار رفته است که جماعت‌های کوچک یا بزرگ، فرصت انتخاب داشته‌اند و راه آینده آن‌ها از درون همین انتخاب‌ها بیرون آمده است.
 ۲۲. درحالی‌که به بحران‌های دیگر دوران نوسازی از قبیل بحران مشارکت، مشروعیت، توزیع عادلانه، و به‌ویژه بحران هویت، دامن زد.
 ۲۳. به‌اعتقاد نگارنده، بزنگاه تاریخی بعدی توسعه ایران، جنگ قدرت میان نخست‌وزیر (محمد مصدق) و محمدرضاشاه در اوایل دهه ۱۳۳۰ است.

منابع

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱)، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، به کوشش علیرضا عروضی، چاپ اول، انتشارات: علمی.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۳)، *تجدد آمرانه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)، «آغازنامه»، *آینده*، شماره ۱.
- اوانز، پیتر (۱۳۸۲)، *توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی*، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۹۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ بیست‌وسوم، تهران: نشر نی.
- آدیزس، ایزاک (۱۳۹۵)، *دوره عمر سازمان*، ترجمه کاوه محمد سیروس، چاپ نهم، تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی امیرکبیر.
- بانک جهانی (۱۳۷۸)، *نقش دولت در جهان در حال تحول*، ترجمه حمیدرضا برادران، تهران: نشر مؤسسه پژوهش‌های بازرگانی.
- بدیع، برتران؛ بیرن‌بوم، پیر (۱۳۸۷) *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- پیرسون، پل (۱۳۹۴)، *سیاست در بستر زمان*، ترجمه محمد فاضلی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- تری‌لین، کارل (۱۳۹۶)، *معمای فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۹۴)، *سرمقاله‌های کاوه*، جلد شانزدهم (از مجموعه مقالات تقی‌زاده)، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران: نشر توس.
- چانگ، ها.جون (۱۳۸۵)، «توسعه نهادی از منظر تاریخی»، ترجمه جعفر خیرخواهان، مجله *اقتصادی-سیاسی*، سال اول، شماره ۲، صص ۴۶-۶۹.
- رنانی، محسن (۱۳۸۵)، «گذار از گذار سوم: پیش‌شرط توسعه در ایران امروز»، *فرهنگ اندیشه*، سال پنجم، شماره ۱۹، ۱۸۸-۱۴۵.
- زاهدی، علی (۱۳۴۲)، *لزوم پروگرام صنعتی*، چاپ دوم، بی‌نا.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۷)، *اقتداگرایی ایرانی در عهد پهلوی*، چاپ دوم، تهران: نشر گاندی.
- شریف‌امامی، جعفر (۱۳۸۰)، *خاطرات جعفر شریف‌امامی*، ویراسته حبیب‌لاجوردی، چاپ دوم، تهران: نشر سخن.

عجم اوغلو، دارون؛ رایبسون، جیمز. ای (۱۳۹۵)، چرا کشورها شکست می‌خورند؟، ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.

عظیمی، حسین (۱۳۹۱)، *اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ*، چاپ اول، تهران: نی.

فوران، جان (۱۳۹۷)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، چاپ هفدهم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت*، چاپ اول، تهران: نشر نی.

کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۶۳)، *مجموعه کامل ایرانشهر*، در ۴ جلد، تهران: نشر اقبال.

کرونین، استفانی (۱۳۹۷)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر جامی.

لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹)، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیا صدقی، تهران: نشر نو.

لفت ویچ، آدرین (۱۳۸۵)، *دولت‌های توسعه‌گرا؛ پیرامون اهمیت سیاست در توسعه*، ترجمه جواد افشارکهن، مشهد: مرندیزنی‌نگار.

لمبتون، آن (۱۳۷۹)، *نظریه دولت در ایران*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: نشر گیو.

ماهونی، جیمز (۱۳۹۱)، «تحلیل مسیر وابسته: درس‌هایی از علوم اجتماعی»، ترجمه: غلامرضا غفاری، *جستارهایی در جامعه‌شناسی تاریخی*، شماره اول، صص ۸۲-۹۴.

مکی، حسین (۱۳۶۴)، *نطق‌های تاریخی دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم تقنینیه*، تهران: نشر جاویدان.

مور، برینگتون (۱۳۸۲)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (نقش و ارباب و دهقان در روند نوین‌سازی)*، ترجمه یوسف نراقی، تهران: نشر فرزاد.

نورث، داگلاس و دیگران (۱۳۹۵)، *سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: نشر روزنه.

Adizes, Ichak (2020), Adizes Concepts, available at: <https://adizes.com/adizes-concepts/>.

Evans.p, Rueschemeyer. D and Skocpol. T (1985), *Bringing the State back in*, Cambridge University Press.

Fritz, Verena and Rocha Menocal, Alina (2007), "Developmental States in the New Millennium: Concepts and Challenges for a New Aid Agenda", *Development Policy Review*, Vol. 25, No. 5, pp. 531-552.

Iran Islamic Rep (2020), "from World Bank on World Wide Web", available at: <https://data.worldbank.org/country/iran-islamic-rep>.

Johnson, Chalmers (1982), *MITI and The Japanese Miracle: The Growth of Industrial Policy*, Stanford University press

Kathleen, Thelen (1999) *Historical Institutionalism in Comparative Politics*,